

# ناسیونالیسم

سم کشنده برای مبارزه طبقاتی

(بخش اول)

صدای انترناسیونالیستی

Homepage: [www.internationalist.tk](http://www.internationalist.tk)

Email: [inernationalist.voice@gmail.com](mailto:inernationalist.voice@gmail.com)

# صدای انترناسیونالیستی

## مقدمه

ناسیونالیسم چیست و این مسئله در دوره های متفاوت سرمایه داری، یعنی دوران رشد و تکامل و انحطاط آن چه مفهومی داشته است؟ تعریف مارکسیستی دولت، ملت و امپریالیسم چیست؟ چه مواضعی مارکسیستهای چون مارکس، انگلس، لنین و روزا لوکزامبورگ در این رابطه داشته اند؟ موضع چپ کمونیست در باره ناسیونالیسم چه بوده است؟ چه زمانی ظلم و ستم انسان از انسان ناپدید خواهد شد؟ در این مقاله (که در چند بخش خواهد بود) سعی خواهیم کرد به این سوالات پاسخی پیدا کنیم. لذا سعی خواهد شد تا حد ممکن از تجربیات و آموزه های پیشینیانمان استفاده کنیم.

## مسئله ملی در طول دوران رشد سرمایه داری

در طول دوره رشد سرمایه داری، ایجاد ملت های جدید به عنوان گامی در توسعه نیروهای تولیدی بود. این بدان معنی است که ملتهای جدید قادر بودند تا در چارچوب اجتماعی، یعنی بازار جهانی توسعه پیدا کنند. بنابراین، کمونیستها و انترناسیونالیستهای پرولتری اغلب از جنبشهای آزادیبخش ملی پشتیبانی و حمایت میکردند. این حمایت و پشتیبانی که در طول دوران رشد سرمایه داری انجام می گرفت توسط چپ ها بعنوان استدلالی برای حمایت شان از "جنبشهای آزادیبخش ملی" در عصر انحطاط سرمایه داری انجام می شود. در طول دوره رشد سرمایه داری بورژوازی همچنان بعنوان یک طبقه مترقی و انقلابی با زنجیرهای فئودالیسم مبارزه میکرد. انقلاب بورژوائی در مقابل فئودالیسم شکل ملی بخود میگرفت. لنین بشکل زیرین این مسئله را توضیح میدهد:

"در تمام جهان دوران پیروزی نهائی سرمایه داری بر فئودالیسم با جنبش های ملی توأم بوده است. پایه اقتصادی این جنبش ها را این موضوع تشکیل میدهد که برای پیروزی کامل تولید کالائی بازار داخلی باید بدست بورژوازی تسخیر گردد و باید اتحاد دولتی سر زمین هایی که اهالی آنها بزبان واحدی تکلم می نمایند عملی گردد و در عین حال هر نوع مانعی از سر راه تکامل این زبان و تحکیم آن در ادبیات برداشته شود. زبان مهمترین وسیله ارتباط بشری است؛ وحدت زبان و تکامل بلا مانع آن یکی از مهمترین شرایط مبادله بازرگانی واقعا آزاد و وسیع و متناسب با سرمایه داری معاصرو یکی از مهمترین شرایط گروه بندی آزاد و وسیع اهالی بصورت طبقات جداگانه و بالاخره شرط ارتباط محکم بازار با انواع تولید کنندگان خرد و کلان و فروشنده و خریدار است.

بدین جهت تمایل (اشتیاق) هر نوع جنبش ملی عبارتست از تشکیل **دولتهای ملی**، که بتوانند این خواست های سرمایه داری معاصر را به بهترین وجهی برآورد نمایند." ۱

با این حال مارکس قبلا در سال ۱۸۷۱ ماهیت فریب آمیز "جنگ ملی" را افشا کرد. او به مناسبت سقوط کمون پاریس برای شورای انترناسیونال اول این چنین می نویسد:

## صدای انترناسیونالیستی

"این واقعیت که دو ارتش ، از بزرگترین وزنه های نیروی نظامی در دوران مدرن پس از جنگ برای سرکوب پرولتاریا متحد می شوند ، چیزی است که از اهمیت بیشتری برخوردار است. اما این بدان معنا نیست ، چیزی که بیسمارک تصور میکند ، که کار برای شکل جدید اجتماعی برای همه زمانها غیر ممکن شده است؛ برخلاف آن نشان میدهد که چطور جامعه کهن بورژوازی در حال حرکت به سمت فروپاشی کل خودش است. جنگهای ملی سمبل اولین شکل از قهرمائی بعنوان جامعه قدرتمند در شکل و نوع قدیمی بود ، و در حال حاضر این جنگ ثابت کرده است که یک فریب و نیرنگ خالص بوده است. تنها هدف آن منحرف کردن افکار از مبارزه طبقاتی بود ، و به محض آنکه مبارزه طبقاتی بسوی جنگ داخلی تکامل پیدا کرد تمام صحنه های فریب کنار گذاشته شد. سلطه طبقاتی دیگر نتوانست پشت لباس ملی خودش را مخفی کند: دولتهای ملی با هم متحد شده اند تا علیه پرولتاریا مبارزه کنند."

### پشتیبانی کامل برای حق تعیین سرنوشت ملت ها یا پشتیبانی مشروط از آن

مارکس ، انگلس و دیگر کمونیستها از تمامی جنبش های ملی در طول دوره رشد سرمایه داری حمایت و پشتیبانی نمی کردند ، بلکه فقط از آن دسته از جنبش هایی که مترقی بودند. در ۲۱ ژوئیه ۱۸۷۰ ویلهلم لیبنکخت و آگوست بیل بیانیه تاریخی زیرین را در مجلس شمال آلمان (رایشستاگ) صادر کردند:

"جنگ کنونی همانند جنگ سال ۱۸۶۶ که به نفع سلسله هوهنزولرن<sup>۲</sup> (Hohenzollern) آغاز شد ، برای ترویج منافع خاندان بناپارت راه اندازی شده است. ما نمی توانیم با حق رای خودمان اعتبارات مالی را که رهبری نظامی از مجلس خواستار شده است را مورد حمایت قرار دهیم ، زیرا این به مفهوم رای اعتماد به دولت پروس است ، که از طریق اقدامات خود در سال ۱۸۶۶ شرایط را برای جنگ حاضر محیا کرد و نمی توانیم به پیشنهاد رای مخالف بدهیم ، چرا که این میتواند بعنوان تأیید سیاست جنایتکارانه و بی وجدان بناپارت تفسیر شود."<sup>۳</sup>

انترناسیونال دوم در کنگره دوم خود به سال ۱۸۹۶ در باره مسئله ملی چه موضعی داشت؟ اما ابتدا باید توجه داشته باشیم که حتی خود انترناسیونال دوم در این زمینه ابهاماتی داشت. از جمله مصوبات انترناسیونال دوم بقرار زیر است:

"کنگره اعلام می کند که حاکمیت کامل همه ملتها را برسمیت می شناسد و با کارگران همه کشورها ابراز همدردی می کند ، که در حال حاضر از سلطه نظامی ، ملی یا سایر اشکال حکومت مطلقه رنج می برند. کنگره کارگران همه این کشورها را فرا می خواند که به صف کارگران آگاه سراسر جهان بپیوندند تا با همدیگر علیه سرمایه داری بین المللی و برای پیروزی اهداف سوسیال دمکراتیک انترناسیونالیستی ، مبارزه کنند."

## صدای انترناسیونالیستی

پرولتاریای جهان متحد شوید! بجای " پرولترهای کشورهای توسعه یافته ، متحد شوید!"  
و "طبقات در کشورهای توسعه نیافته ، متحد شوید!"

هنگامی که مارکس و انگلس وظیفه نوشتن مانیفست کمونیست را در سال ۱۸۴۸ عهده دار شدند ، سرمایه داری تنها در چند کشور و به طور عمده در انگلستان توسعه یافته بود. میتوان گفت که سرمایه داری امروزی در ترکیه ، ایران ، عراق و غیره ، نسبت به انگلستان سال ۱۸۴۸ بسیار توسعه یافته تر و پیشرفته تر است. علیرغم این در مانیفست کمونیست نوشته نشد که "پرولتاریای کشورهای توسعه یافته ، متحد شوید! و طبقات کشورهای توسعه نیافته ، متحد شوید!" بلکه به جای آن مارکس و انگلس با یک چشم انداز تاریخی نوشتند ، "پرولتاریای جهان متحد شوید!"

### کل سیستم سرمایه داری وارد دوران انحطاط خود می شود

"در طول چند دهه اخیر [دهه های اواخر قرن نوزدهم] کشوری بدنبال کشور دیگری در کنار انگلستان در بازار جهانی ظهور کرد ، و سرمایه داری جهش وار خودش را به یک نظام اقتصادی در سراسر جهان توسعه داد." ۴

روزا لوکزامبورگ فرایند تاریخی توسعه سرمایه داری جهانی را یک پروسه یکنواخت و کامل توصیف کرد. او جهان را به بخشهای مختلف تاریخی تقسیم نکرد ، به عبارت دیگر یک سرمایه داری کهن و سالخورده ، یک سرمایه داری جوان و پویا. سرمایه داری یک سیستم یکپارچه و یکنواختی است که دوره های رشد و انحطاط خود را دارد. و کل سرمایه داری وارد دوران انحطاط خود شده است.

"اما وقتی شرایط و مناسبات سرمایه داری در نواحی اولیه سرمایه داری تسلط کامل یافت ، آنگاه شیوه تولید سرمایه داری در سایر نقاط جهان نیز شتاب گرفت. به جای رقابت بین سرمایه های فردی در سطح ملی در بازار ، در حال حاضر وزنه سنگین رقابت بین سرمایه های ملی در مورد مناطق غیر سرمایه داری باقی مانده در جهان است. این جوهر امپریالیسم است ، چیزی که بسادگی بیانگر رقابت سرمایه داری «طبیعی» در مقیاس «بین المللی» است ، البته با پشتوانه قدرت مسلح دولتی ، چیزی که از ویژگیهای رقابت در این مرحله [امپریالیسم] بوده است.

تا زمانی که رقابت امپریالیستی به چند سرمایه پیشرفته که در حال گسترش بسوی بخش نسبتا بزرگ غیر سرمایه داری در جهان محدود شده بود ، رقابت نسبتا صلح آمیز باقی ماند ، البته به غیر از نقطه نظر مردمان ماقبل سرمایه داری که در مقیاس وسیع توسط کارتل های امپریالیستی غارت شدند (چین و افریقا). اما به محض اینکه امپریالیسم روابط و شیوه تولید سرمایه داری را در جهان یکپارچه کرد ، به محض اینکه بازار جهانی بطور کامل تقسیم شد ، آن موقع رقابت سرمایه داری در مقیاس جهانی تنها می توانست شکل و ماهیت خشن و آشکارا تهاجمی بخود بگیرد که از

# صدای انترناسیونالیستی

آن هیچ کشوری ، پیشرفته یا عقب افتاده نمی توانست خود را نجات دهد ، چرا که هر ملتی ناگزیر به جنگ همه علیه همه در مورد رقابت در بازار اشباع شده کشیده شده است.<sup>۵</sup>

## ماهیت جنگ جهانی اول

جنگ جهانی اول بیانگر نقطه عطف تاریخی در تاریخ سرمایه داری است. این نشانگر دگرگونی سرمایه داری و انتقال آن از دوره رشد خودش به دوره انحطاط خودش است. جنگ شرایط را برای مبارزه ی طبقه کارگر تغییر داد. جنگ جهانی اول نتیجه انحطاط سرمایه داری در سراسر جهان بود. جنگ قوانین اساسی جامعه سرمایه داری را تغییر نداد ، به عبارت دیگر ، مبارزه بین سرمایه و کار. همانطور که لنین گفت : عصر ما عصر انقلاب پرولتری است. روزا لوکزامبورگ فرآیندی را که منجر به جنگ جهانی اول شد بسیار خوب توضیح می دهد:

"وقایع تاریخی که موجب تولد جنگ جهانی شد چند دهه قبل از ۱۹۱۴ آغاز شد و در طول سالها تارهایی را با نظم و دقت خاصی به هم تنید تا بتواند شبکه های سیاسی امپریالیستی را در سرتاسر پنج قاره گسترش دهد ، مجموعه ای بزرگ از عوامل تاریخی که ریشه ای عمیق در مهمترین زمینه های اقتصادی دارد و تارهای که انتهائی ترین قسمتهای آن بسوی دنیای جدید تیره و مبهم اشاره می کند – فاکتورهائی از چنان اعتبار کامل که مفهوم جرم و مجازات یا حمله و دفاع در مقابل آنها معنا و مفهوم خود را از دست میدهد."<sup>۶</sup>

جنگ جهانی اول نتیجه این بود که **کل سیستم سرمایه داری در سراسر جهان وارد دوران انحطاط خود شده بود** و اتحادیه های کارگری ، پارلمانها ، جنبش های ملی و غیره در سراسر جهان به طبقه بورژوازی ملحق شده اند. این به مفهوم این است که اصلاحات پایدار در عصر انحطاط سرمایه داری در هیچ کجای جهان امکان پذیر نیست. روزا لوکزامبورگ به طرز ماهرانه ای ، این مسئله را بشکل زیر توضیح می دهد :

"مبارزه با استثمار سرمایه داری داوطلبانه تا پایان جنگ [جهانی اول] کنار گذاشته شد تا بتواند در رکود باشد. همان رهبران اتحادیه های کارگری درصد بر آمدند تا برای کشاورزان نیروی کار از شهر ارسال کنند برای اینکه بتوانند برداشت محصول را در موعد مقرر تضمین نمایند. رهبران جنبش زنان سوسیال دمکراتیک تلاش کردند تا با اتحادیه زنان بورژوا متحد شوند ، بطوری که بطور مشترک بتوانند برای «تلاش زنان در خدمت مام وطن» عمل کنند. ، این بدان معنی است که وظیفه خیریه ملی به مهمترین نیروی حزب که بعد از بسیج باقی مانده بود ، داده شد – نیروی کاری که در غیر این صورت می بایست به تبلیغات و آژیتاسیون سوسیالیستی پاسخ میداد. در زمان قوانین سوسیالیستی ، حزب از تمامی راههائی که انتخابات پارلمانی امکان می داد و علیرغم آزار و اذیت و تلاش برای محاصره حزب ، [حزب] سعی کرد موقعیت خود را تثبیت کند و پیام خودش را منتشر کند. حالا سوسیال دمکراسی داوطلبانه در تمامی انتخابات عمومی از هر نوع شکلی از مبارزه

# صدای انترناسیونالیستی

سیاسی صرف نظر می‌کند. خواسته‌های مبارزه طبقاتی ناپدید شدند، و مبارزات انتخاباتی به یک نیمه توافق صلح آمیز با احزاب بورژوا برای کسب رای محدود ماند.<sup>۶</sup>

## مسئله ملی در عصر انحطاط سرمایه داری

بحث درباره مسئله ملی در صد سال گذشته بسیار حاد بوده است. چشم انداز و افق کمونیستی در مورد مسئله ملی در دوران انحطاط سرمایه داری چیست؟ ابتدا بینیم کائوتسکی قبل از آن که مرتد شود در این زمینه چه چیزی برای گفتن به ما دارد. کائوتسکی در بروشور "میهن پرستی و سوسیال دموکراسی" در صفحه ۲۴، در سال ۱۹۰۷ میلادی این چنین می‌نویسد:

"در ضمن، بیش از پیش وطن پرستی پرولتری غیر محتمل میشود و بورژوازی یک بار دیگر متحد خواهد شد برای اینکه آزادی مردم خودش را فراهم کند... تا زمانی که وضعیت این چنین است در هیچ کشوری امکان جنگ دفاع ملی وجود ندارد، جایی که بتوان میهن پرستی بورژوائی و پرولتری را متحد ساخت."

واقعیت این است که در دوران انحطاط سرمایه داری امکان جنگ دفاع ملی مفهومی ندارد. روزا لوکزامبورگ یکی از اولین مارکسیست‌هایی بود که در آثار مختلف خود به تجزیه و تحلیل این مسئله پرداخت. هنگامی که کائوتسکی مرتد شد و به صف بورژوازی پیوست، روزا لوکزامبورگ و لنین مسئولیت بزرگ دفاع از مارکسیسم را در مقابل روزیونیسم به عهده گرفتند. تصویر روزا لوکزامبورگ از این موضوع بسیار روشن است:

"ملی‌گرایی بشکل عبارت هنوز وجود دارد؛ در حال حاضر فقط بعنوان پوششی در خدمت جاه طلبی‌های امپریالیستی و بعنوان شعار برای کشورهای امپریالیستی رقیب. این به معنای آخرین ابزار ایدئولوژیک برای جذب توده‌های مردم و به خدمت گرفتن آنها بعنوان گوشت دم توپ در جنگ‌های امپریالیستی است."<sup>۸</sup>

چپ کمونیست در نشریه خود بیلان در شماره ۱۴ بروشنی و آشکارا ملت، دولت و نقش آنها در عصر انحطاط سرمایه داری پس از انحطاط انترناسیونال سوم توضیح میدهد. توضیحات بیلان بسیار شبیه درک روزا لوکزامبورگ از این موضوع است:

"ملت حوزه تعلق بر کسانی نیست که «آنجا بدنیا می‌آیند»، بلکه متعلق به سرمایه داران است که از طریق دولت ملی استثمار کارگران را سازماندهی می‌کنند و از منافع خود در برابر کشورهای رقیب دفاع می‌کند. ملت و دولت سرمایه داری دو مفهوم جدائی ناپذیر است. یک ملت بدون دولت به همان اندازه غیر ممکن است که یک دولت بدون ملت. واقعیت این است که دومی [دولت] یک ابزار اجتماعی است که لازم است تا تمام طبقات را در جامعه برای منافع طبقه بورژوازی در

# صدای انترناسیونالیستی

مبارزه آنها برای برتری جهان بسیج کند. به عنوان یک بیان برای منافع طبقه حاکم هیچ ملتی نمی تواند اساس دیگری غیر از سرکوب داشته باشد، به عبارت دیگر، یک دولت."

بیش از ۵۰ سال بعد یکی از ادامه دهندگان راه بیلان «جنگ آزادیبخش ملی» را یک حلقه در اختلافات امپریالیستی با عبارت «سوسیالیستی» ارزیابی می کند. جریان کمونیست بین المللی چنین می نویسد:

"به اصطلاح «جنگ های آزادیبخش ملی» وارد مبارزه تا مرگ بین قدرتهای بزرگ و کوچک امپریالیستی برای بدست آوردن کنترل بازارهای جهان شده است. شعار «پشتیبانی از مبارزات مردم» در واقع دفاع از یک قدرت امپریالیستی در مقابل یکی دیگر با استفاده از عبارت ملی یا «سوسیالیستی» است."<sup>۹</sup>

ادامه دارد

م جهانگیری

۷ مرداد ۱۳۸۹

## یادداشت ها:

- 
- <sup>۱</sup> درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش - صفحه ۳۵۰ از منتخب آثار لنین
  - <sup>۲</sup> هوهنزولرن (Hohenzollern) یکی از مهم ترین خانواده های اعیان آلمانی است و در اصل از سوابیا (Swabia) و اطراف شهر هشینگن (Hechingen) هستند.
  - <sup>۳</sup> بحران سوسیال دمکراسی - روزا لوکزامبورگ - فصل دوم (این کتاب متأسفانه به فارسی ترجمه نشده و تمام نقل قولها از متن انگلیسی ترجمه شده است)
  - <sup>۴</sup> منبع بالا - فصل سوم
  - <sup>۵</sup> طبقه یا ملت - فصل سوم
  - <sup>۶</sup> بحران سوسیال دمکراسی - روزا لوکزامبورگ - فصل هفتم
  - <sup>۷</sup> منبع بالا فصل ششم
  - <sup>۸</sup> منبع بالا فصل هفتم
  - <sup>۹</sup> انقلاب جهانی شماره ۳۹